



جادوی فیلم و سریال در دوران جنگ



ابراهیم عمران
روزنامه‌نگار

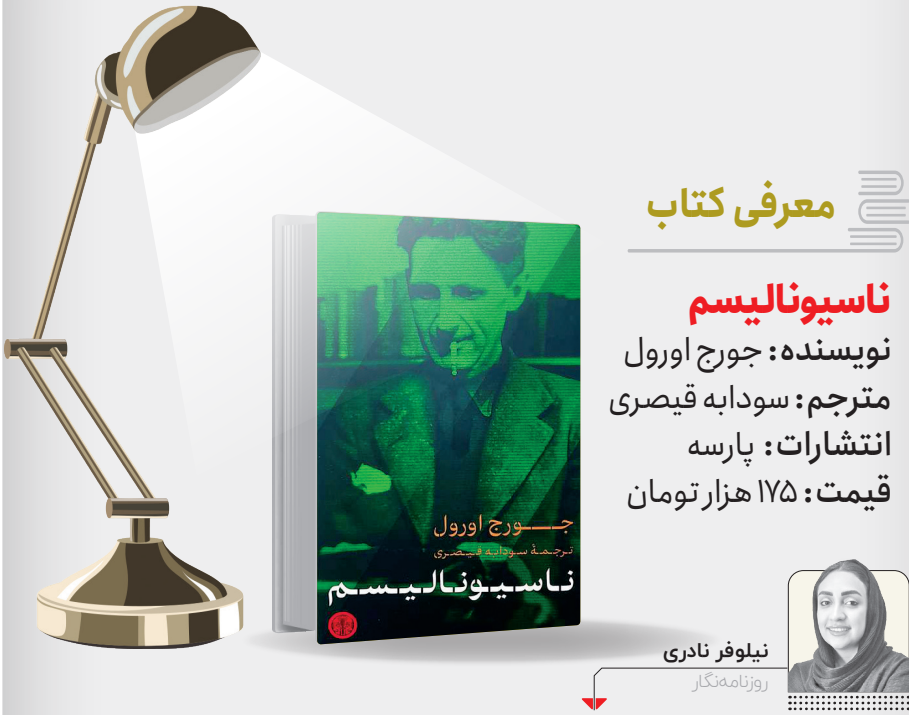
از یکی، دو روز بعد از حمله اسرائیل به ایران و مشخص شدن اینکه شاید روزهای زیست سختی در پیش باشد، فیلم و سریال از جمله آرام‌بخش‌هایی بودند که مورد توجه قرار گرفتند. برای عده‌ای که از شهر و دیار خود روانه جغرافیای دیگری شده بودند و کمی هم امکانات برای‌شان مهیا بود، تماشای فیلم یا سریال‌های داخلی و خارجی باعث می‌شد که از استرس و فشار روانی کمی دور شوند. چه که دیدن و تماشای داستان و قصه، می‌تواند این پیام را بدهد که دیگران نیز وضعیت‌های مشابهی را تجربه کردند، این دوران به‌رحال گذراست و دیری نمی‌پاید؛ هرچند شاید به‌سختی و آرامش نه‌چندان پایدار ذهنی. به‌گواه گفته عده زیادی که با آنها در ارتباط بودم، گزینه فیلم جایگاه ویژه‌ای برای آنها داشت در دور بودن از افکار منفی موجود آن روزها. حتی کتاب نیز نمی‌توانست این‌گونه عمل کند؛ چه که احتیاج به تصویرسازی ذهنی داشت. ولی فیلم و سریال همزمان داستان، روایت و تصویر را با هم به مخاطب اهدا می‌کنند. دیدن و تماشای آثار کلاسیک و مدرن سینمای جهان نیز در این بین از اهمیت درخوری برخوردار است. هرچند شاید در اوضاع بلبنوی فکری ایام جنگ، این فرصت که چنین امکانی برای همگان مهیا شود، نباشد ولی به‌عنوان یکی از ابزارهای همراه که همراه باید فرد جنگ‌زده با خود داشته باشد، می‌تواند نام برده شود. در کیف و ساکی که در مواقع ضروری با خود به همراه داریم، می‌توان جایی را هم برای فیلم و سریال قرار داد. حال به‌صورت سی‌دی، فلش، هارد یا هر نوعی که مقدور است. البته اینجا همه برای افرادی است که به‌نوعی از خانه و کاشانه اصلی‌شان دور می‌شوند. ولی آنانی که به‌رحال در جغرافیای جنگ مانده‌اند، اذعان بدان داشتند که بعد از چند روز اول که خود را باز یافتند، دیدن و تماشای فیلم ماوای فکری‌شان شده بود. دیدن آثار ایرانی قدیمی و جدید نیز از این دایره خارج نبود. همه این آثار، چه داخلی و چه خارجی در نقطه‌ای مشترک بودند و آن غرق‌شدن در دنیای قصه بود. جهانی که این توان را دارد که برای دقایق و ساعاتی، ذهن را از روزمره‌گی‌های موجود جدا کند. حتی عده‌ای در این روزها نیز سالن‌های سینما را انتخاب کرده بودند که نشان از جانمایی اصلی این یادداشت دارد. در شهرهایی که از آرامش بیشتری برخوردار بود مخاطبان، سینما و جادوی سالن تارک آن را فراموش نکرده بودند. مهم آن بود که مخاطب یکی از ماوهای فکری‌اش را تماشا و دیدن می‌دانست. آنچه شاید در پس‌اجنگ به سینما و مخاطب برگردد، نوع نگرش مسئولان سینمایی به این مُسکن بی‌آزار است که چگونه باید نقشه راه جدیدی برای آن در نظر گیرند. سینما، تلویزیون و هر آنچه مخاطب را از آشفتگی ذهن رها کند، کاتالیزوری است که از جاده‌های همیشه‌شوغل شمال هم می‌تواند متمرثرتر عمل کند. سینما را باید بدیل همه آرام‌بخش‌های ممکن دید. هنری که در ساعات‌هایی همه درد و آلم موقت را به فراموشی می‌سپارد. و پایان همه فیلم‌ها و سریال‌ها چه باز و چه بسته، نشان از امیدواری و زندگی می‌دهد. دوستی از دیدن دوباره فیلم چندساعته «۱۹۰۰» برناردو برتولوچی می‌گفت که چگونه پنج‌ساعت‌واندی، توانست مخاطب را از هر چه درگیری ذهنی رها کند و دیگری هم از تماشای مجدد «وضعیت سفید» حمید نعمت‌الله تعریف می‌کرد که در دست بر قضا به موضوع جنگ و پس از آن ارتباط پیدا می‌کرد. دوستی از سی‌دی‌های قدیمی فیلم‌های دوران دفاع مقدس و جنگ می‌گفت که در پس کمدهایش بود و نگاه می‌کرد و دیگری از ۸۶ قسمت سریال «سوپرانوز» حرف می‌زد که فرصت تماشای آن، دست داده بود و از این دست موارد که همگان دور و بر مان زیادیده و شنیده‌ایم که باید باورش کنیم.

ادامه سر مقاله

در خواست ما از مسئولین نیز همین است که خط تندروهای غیرمسئول را ادامه ندهند و نهادهای رسمی را از این ماجرا دور نگه‌دارند. عبور از این مرحله با رویکردهای تندروانه ممکن نیست. باید قدری درایت و عقلانیت را چاشنی سیاست کرد. تجربه نشان داده که نفوذ تحلیلی در میان تندروها در حد اعلا وجود دارد. نمونه‌های آن کم نیست. کارترین شکدم‌رافرموش نکرده‌ایم. خطر نفوذی‌های تحلیلی، خطری وجودی است و خیلی پیش از خطر نفوذی‌های اطلاعاتی و امنیتی است. این گزینه را دست‌کم نگیرید.‌ای کاش تندروهای صادق، سخنان صریح دیروز نعیم قاسم (دبیر کل حزب‌الله لبنان) را بخوانند تا ببینند که حزب‌الله از کجا ضربه خورده و این اندازه علامت‌های انحرافی ندهند. شهامت نعیم قاسم در طرح این موارد، ستودنی است.

تفکیر ناپذیری ناسیونالیسم و میل به قدرت

مروری بر کتاب «ناسیونالیسم» جورج اورول که ما را دعوت می‌کند به عقلانیت سیاسی و تعهد به واقعیت برگردیم



معرفی کتاب

ناسیونالیسم

نویسنده: جورج اورول

مترجم: سودابه قیصری

انتشارات: پارسه

قیمت: ۱۷۵ هزار تومان



نیلوفر نادری
روزنامه‌نگار

می‌شود و روشنفکران را به انضباط ذهنی، خویش‌تاری احساسی و تعهد اخلاقی به واقعیت دعوت می‌کند تا صداقت و عقلانیت سیاسی لازم برای ساخت جهانی کمتر نابرابر حفظ شود.

انواع ناسیونالیسم از نگاه اورول

اورول، ناسیونالیسم را به سه دسته تقسیم می‌کند؛ ناسیونالیسم مثبت، ناسیونالیسم انتقالی و ناسیونالیسم منفی. اولی شامل جریان‌هایی مانند صهیونیسم، ناسیونالیسم سلطنتی، دومی شامل کمونیسم و کاتولیسیسم سیاسی و سومی نیز شامل آنگلو فوبیا می‌شود. ما امروز می‌توانیم جریان‌های دیگری را هم به این جریان‌ها اضافه کنیم.

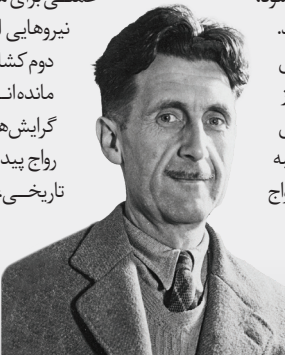
یکی از جذاب‌ترین بخش‌های این اثر، بررسی ناسیونالیسم انتقالی است؛ آن فرم خاصی از ناسیونالیسم که وفاداری در آن نه به ملت یا سرزمین، بلکه به نهادهایی فراملی مثل احزاب سیاسی، ایدئولوژی‌ها و مفاهیم انتزاعی مانند طبقه منتقل می‌شود. او به‌منظور شفاف کردن آنچه در سر می‌پروراند، مثال‌هایی از کمونیسم، صهیونیسم و کاتولیسیسم سیاسی می‌آورد و نشان می‌دهد که چگونه فردی ممکن است با همان شدت و تعصب که از کشورش دفاع می‌کند، از ایده‌ای دفاع کند که متعلق به کشور خودش نیست. پس درواقع، می‌توان از فرمی از ناسیونالیسم صحبت کرد که لزوماً ملی‌گرایی یا میهن‌پرستی هم نیست. با این حساب، می‌بینیم که اورول چگونه دال ناسیونالیسم را در معنایی عام‌تر از آنچه در ذهن ما نقش بسته است، به کار می‌بندد.

ناسیونالیسم مثبت اورولی نیز آن فرمی از ناسیونالیسم است که به‌طور فعال به دنبال پیشبرد منافع واحد خود است و در مقابل ناسیونالیسم منفی قرار گرفته است که در آن هویت افراد براساس نفرت به دیگری و حذف، طرد و دشمنی با او تعریف می‌شود.

ناسیونالیسم؛ مانعی برای تفکر انتقادی

او در بخش‌های پایانی این اثر، نشان می‌دهد که ناسیونالیسم اگرچه اغلب با زبان افتخار و غرور بیان می‌شود، در عمل ذهن را از تفکر مستقل محروم می‌کند. وفاداری مطلق، جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد و تردید، اساس تفکر انتقادی است.

با گذشت دهه‌ها از نگارش این اثر، آنچه اورول مطرح کرده، نه تنها کهنه نشده، بلکه با ظهور دوباره سیاست‌های هویتی، شبکه‌های اجتماعی و قطبی‌شدن افکار عمومی، بار دیگر موضوعیت پیدا کرده است، چون هشداری عملی برای محافظت از ذهن و وجدان در برابر نیروهایی است که جهان را به جنگ جهانی دوم کشاندند؛ نیروهایی که همچنان معاصر مانده‌اند. در فضای سیاسی امروز ما که گرایش‌های ملی‌گرایانه و تئوری توطئه دوباره رواج پیدا کرده‌اند، این اثر اورول نه یک سند تاریخی، بلکه چراغ راهی است که ما را در مسیر عقلانیت، انصاف و صداقت در مواجهه با چالش‌های زمانه نگه می‌دارد.



در سال ۱۹۴۵، زمانی که هنوز دنیا در شوک جنگ جهانی دوم بود و زخم‌هایش التیام نیافته بود، جورج اورول تصمیم گرفت درباره ناسیونالیسم مقاله‌ای بنویسد؛ مقاله‌ای که آن را (Notes on Nationalism) نامید و نخستین بار در اکتبر همان سال در نخستین شماره مجله بریتانیایی Polemic منتشر شد. حالا سودابه قیصری این مقاله را در قالب کتابی ۸۸ صفحه‌ای تحت عنوان «ناسیونالیسم» ترجمه و نشر پارسه آن را منتشر کرده است. این اثر، نه یک نوشته نظری خشک است، نه تحلیلی صرفاً تاریخی. بلکه تلاش عمیقی است برای فهم سازوکار ذهنی و اخلاقی پدیده‌ای که توانسته صادق‌ترین اندیشمندان را هم از درک واقعیت باز دارد؛ فهم سازوکار ذهنی و اخلاقی ناسیونالیسم. این اثر به کالبدشکافی نیروی مخرب و اغلب نادیده گرفته‌شده ناسیونالیسم می‌پردازد؛ نیرویی که نه صرفاً در عشق به وطن، بلکه در جهان‌بینی تحریف‌شده‌ای ریشه دارد که واقعیت و عدالت را فدای تعصب و قدرت می‌کند. اندیشمندانی مانند گرگوری کِلِیز این کتاب را مبنایی برای فهم رمان ۱۹۸۴ اورول دانسته‌اند.

ناسیونالیسم اورولی به چه معناست؟

اما منظور اورول از ناسیونالیسم چیست؟ و چه چیز آن را نقد می‌کند؟ او در همان ابتدای متن دست به تفکیکی بنیادین می‌زند؛ تمایز میان میهن‌پرستی و ناسیونالیسم. به نظر او، میهن‌پرستی احساسی دفاعی و برآمده از دلبستگی به شیوه‌ای از زندگی است که فرد آن را برای خودش بهترین می‌داند، اما هرگز تلاش نمی‌کند آن را به دیگری تحمیل یا دیگری متفاوت را حذف و طرد کند. در مقابل میهن‌پرستی، ناسیونالیسم را داریم که با میل به قدرت گره خورده است و نوعی وفاداری مطلق به یک ملت، نژاد، دین، طبقه یا ایدئولوژی است که فرد حاضر می‌شود به خاطرش همه چیز، حتی واقعیت را فدا کند. او ناسیونالیسم را یک گرایش صرفاً سیاسی نمی‌داند و از آن تحت عنوان یک عادت ذهنی یاد می‌کند؛ عادت ذهنی‌ای که باعث می‌شود فرد چنان با یک واحد جمعی هم‌ذات‌پنداری کند که این تعلق از مرز خوب و بد عبور کرده و به دیگرستیزی تبدیل می‌شود. درواقع دیگر مهم نیست واقعیت چیست؛ آنچه اهمیت دارد پیروزی آن واحد است، به هر قیمتی.

ویژگی‌های سه‌گانه ناسیونالیسم اورولی

اورول در این اثر سه ویژگی اساسی را برای ناسیونالیسم برمی‌شمارد؛ و سواس فکری، بی‌ثباتی و بی‌تفاوتی نسبت به واقعیت. او توضیح می‌دهد که ناسیونالیست همواره درگیر اثبات برتری واحد مورد علاقه‌اش است و وفاداری او به‌سادگی از یک واحد به واحدی دیگر منتقل می‌شود، آن هم بدون اینکه شدت احساساتش کاهش یابد. او با واقعیت‌های ناخوشایند را انکار یا با معیارهای دوگانه توجیه‌شان می‌کند که چیزی فراتر از یک خطای فردی است و به شکل‌گیری فضای عمومی‌ای می‌انجامد که در آن افسانه‌بر واقعیت غلبه و نظریه‌های بی‌پایه و مقولاتی مانند توهم توطئه رواج پیدا می‌کند.

نویسنده معتقد است که اگر این وضعیت تداوم پیدا کند، سیاست از عقلانیت تهی

و درنهایت علل خارجی نظیر تهاجم نظامی، سیاسی، فرهنگی و دسیسه بیگانگان مشکل‌ساز قلمداد شده‌اند و به مواردی چون نگرش‌ها و نقشه‌های ذهنی مردم، کاهش سرمایه‌های اجتماعی، ساخت دولت، مناسبات دین و دولت، نوع آموزه‌های دینی، پُر حادثه بودن تاریخ ایران و فراوانی تغییرات بی‌قاعده، نوع مناسبات تولید و ساختار خاص اقتصادی و کشمکش نخبان اشاره شده است. راه‌حل‌های پیشنهادی نیز به‌ترتیب از این قرار هستند؛ آموزش در تمام عمر، توسعه فرهنگی (گسترش ارتباطات و رسانه‌ها)، توسعه اجتماعی (رفع نابرابری‌ها، حاشیه‌زدایی و پُرکردن شکاف مرکز و پیرامون)، وضع قوانین خوب، تقویت اجتماعات محلی و نهادهای شهر، روستا، محله و همسایگان، ایجاد شغل و درآمد، رفاه و فقرزدایی، توسعه سیاسی و اصلاح نهاد دولت.

نظریه جامع چهار بعدی

فراستخواه پس از چنین مقدماتی در فصل سوم، ضعف و قوت رویکردهای نظری نظیر ساختارگرایی، کارکردگرایی، اشاعه‌گرایی و تحول‌گرایی را در تبیین خلیقات ایرانیان برمی‌شمارد و استفاده ترکیبی از این نظریات را روشی بهینه‌تر معرفی می‌کند. او در فصل بعدی نگرش مطلق به الگوهای اسناد درونی و بیرونی را که به‌ترتیب خلیقات را به عوامل داخلی و خارجی احاله می‌دهند، مورد ارزیابی قرار می‌دهد و پس از مرور سریع آرای دونگرش درونی (زیباکلام، اشرف، کاتوزیان، دوستدار، سریع‌القلم، رضاقلی) و نگرش بیرونی (میرزاخان کرمانی، میرفطرس، قشاهی، آزاد ارمکی) تحلیل جامع و سیستمی خود را بر چهار پایه بنا می‌نهد؛ محیط منطقه‌ای و جهانی، نهادها و ساختارها، عاملیت انسانی و وقایع و رویدادها.

در فصل پنجم، او سه نظریه نونهادگرایی، بازی‌ها و میم‌ها را در بستر بحث خلیقات ایرانی به‌آزمون می‌گذارد و با ذکر مثال‌هایی نشان می‌دهد که چگونه منطق اقتضا، منطق بازی‌های متفاوت (برد-برد، برد- باخت و...) و میم‌ها (مفهوم‌ی متناظر با ژان‌ها؛ ریزوا حدهای فرهنگ و کدهای رفتاری در تناظر با ریزوا حدهای ارگانیسم زنده) می‌توانند برخی خلیقات و تغییر آن‌ها را توضیح دهند.

سر مشق معیوب توسعه

فصول ششم و هفتم که نیمی از حجم کتاب را به خود اختصاص می‌دهند، به‌طور ویژه به زیست تاریخی ایرانیان و تاثیر آن بر خلیقات اجتماعی و تاریخ معاصر ایران و بازتولید رویه‌های تاریخی در آن می‌پردازد و با تأکید بر نکاتی چون ناامنی، ناپایداری، آشوب، هرج‌ومرج و کشمکش نخبان در تاریخ ایران، تاثیر این موارد را شکل‌گیری مردم به‌مثابه توده منفعل، بی‌شکل و سرسپرده / سرکرده و لطمه به خلیقات اجتماعی (احساس انفعال، فقدان عزت‌نفس و لطمه به تفکر علی) می‌داند. به‌زعم فراستخواه، ایرانیان در ۱۰۰ ساله اخیر نیز به‌رغم تلاش‌های آزادی‌خواهانه‌ای که در انقلاب‌های مشروطه و اسلامی نمایان شده‌اند، از نهادینه‌شدن آزادی، پیشرفت اجتماعی و خلیقات مدنی محروم مانده‌اند، زیرا سر مشق توسعه ما معیوب بوده است؛ صورتی مدرن با سیرتی پیشامدرن داشته است و با وجود دعوی آزادی، الگوی زیست آزادمنشانه‌ای را تجربه نکرده است. آشفتگی‌های هنجاری طبقه متوسط دولت‌ساخته، ضعف گروه‌های رسمی انجمنی، سیطره امر سیاسی بر دیگر امور زندگی و غلبه گروه‌های غیررسمی دلایل چنین امری هستند. بخشی از این مسئله نیز به اقتصاد نفتی و رانتی ایران برمی‌گردد که مسبب فساد ساختاری و نهادی و رواج زندگی منفی و زدوبند در جامعه است. نتیجه آن که جمع مناسبات قدرت و ثروت برابر شده است با شیوع هرهری‌گری، بی‌باوری به هر چیز، پشت‌هم‌اندازی، خشونت و حذف، نقش بازی کردن پشت صورتک‌ها، روایات «کی به کیه؟» و در یک کلام بازی‌های برنده - بازنده و بازنده - بازنده.

راه‌حل ایران یادگیری است

فراستخواه در پایان به این نکته اشاره می‌کند که او عامدانه سراغ مسائل بحث‌برانگیز ایرانیان رفته است و این به‌معنای نادیده‌گرفتن احوالات مثبت آن‌ها نیست. او راه‌حل را در یادگیری فردی، گروهی، سازمانی و اجتماعی و کنش مدنی انتقادی مبتنی بر خرد ارتباطی و گفت‌وگویی می‌داند. به نظر نویسنده اصلاحات نهادی نهاد دولت، آموزش‌وپرورش، مالکیت، مناسبات تولید و روابط کار مهم‌ترین قدم‌ها برای تحول در خلیقات است، ضمن آن که باید بدانیم «تغییر پروژه‌ای طولانی و همه‌جانبه است؛ پروژه‌ای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، شهری، محله‌ای، اجتماعی، آموزشی، فکری، بخشی و میان‌بخشی.» از این منظر، نگرش فراستخواه در این کتاب و تأکید او بر لزوم فعالیت‌های مدنی محلی و تمرین مشارکت اجتماعی تا بدین‌سان تعامل، تفاهم، مدارا و تعاون به بخشی از تجربه زیسته ما بدل شود، من را به یاد سخن معروفی می‌اندازد که از مهندس بازرگان نقل شده است: «آزادی نه دادنی است، نه گرفتن؛ بلکه یادگرفتنی است» البته با این تکمله که به‌نظر می‌رسد نزد فراستخواه، آزادی هم دادنی است، هم گرفتنی است و هم یادگرفتنی است، هرچند همچنان سهم نسبی در نهادمندی آن بیش از دو مورد نخست باشد و برای نیل به آن گریزی از پذیرش منطق چگونگی بسط آن نباشد؛ آهسته و پیوسته.



به‌زعم مقصود فراستخواه، ایرانیان در ۱۰۰ ساله اخیر نیز به‌رغم تلاش‌های آزادی‌خواهانه‌ای که در انقلاب‌های مشروطه و اسلامی نمایان شده‌اند، از نهادینه‌شدن آزادی، پیشرفت اجتماعی و خلیقات مدنی محروم مانده‌اند، زیرا سر مشق توسعه ما معیوب بوده است؛ صورتی مدرن با سیرتی پیشامدرن داشته است و با وجود دعوی آزادی، الگوی زیست آزادمنشانه‌ای را تجربه نکرده است. آشفتگی‌های هنجاری طبقه متوسط دولت‌ساخته، ضعف گروه‌های رسمی انجمنی، سیطره امر سیاسی بر دیگر امور زندگی و غلبه گروه‌های غیررسمی دلایل چنین امری هستند. بخشی از این مسئله نیز به اقتصاد نفتی و رانتی ایران برمی‌گردد که مسبب فساد ساختاری و نهادی و رواج زندگی منفی و زدوبند در جامعه است. نتیجه آن که جمع مناسبات قدرت و ثروت برابر شده است با شیوع هرهری‌گری، بی‌باوری به هر چیز، پشت‌هم‌اندازی، خشونت و حذف، نقش بازی کردن پشت صورتک‌ها، روایات «کی به کیه؟» و در یک کلام بازی‌های برنده - بازنده و بازنده - بازنده.